

آموزش تاریخ

در نسبت میان زندگی فردی انسانی و سیر تاریخ بشری

دکتر عبدالرسول خیراندیش

زندگی هر انسانی از سه مرحله‌ی کودکی، جوانی و پیری می‌گذرد و هر مرحله نیز مقتضیات خاص روحی و جسمی و موقعیت فردی و جمعی ویژه‌ی خود را دارد؛ چنان‌که دانسته‌ها و داشته‌های فرد، چه بالقوه و چه بالفعل، در هر یک از این مراحل سه‌گانه وضعیت خاصی می‌یابد. بر این اساس، از قرن‌ها پیش مورخان و متفکران اجتماعی کوشیده‌اند میان مراحل زندگی فرد انسان، با منازلی که تاریخ بشری طی می‌کند شباهت‌هایی را جست‌وجو کنند. برای مثال، بعضی بر این باورند که تمدن‌ها و جوامع نیز، مانند انسان، مراحل سه‌گانه‌ی کودکی، جوانی و پیری را از سر می‌گذرانند؛ و بر این اساس، کوشیده‌اند قوانین حاکم بر تحولات تاریخی را تبیین نمایند. در میان مورخان، از ابن‌خلدون تا توین‌بی، می‌توان نظریه‌ها و تفسیرهایی از این دست را سراغ گرفت.

صرف‌نظر از میزان درستی یا نادرستی چنین برداشتی از تاریخ تمدن بشری، آیا می‌توان میان دانش تاریخ و «سال‌های زندگی انسانی» نسبتی از تشابه و هماهنگی را سراغ گرفت و از رهگذر آن «آموزش تاریخ» را تابع قاعده‌ای معین دانست؟ در این زمینه، پیش از این نیز تلاش‌هایی صورت گرفته است. چنان‌که ابن‌فندق، صاحب کتاب ارزشمند «تاریخ بیهق» بر این باور بود که این سخن رسول اکرم (ص) که «علم دو تاست: علم ادیان و علم ابدان» هر دو اشاره به یک مطلب دارد. منظور آن‌که علم ادیان همان علم ابدان است و برعکس؛ و در واقع هر دو همان تاریخ هستند: «قال رسول الله (ص) العلم علمان: علم الادیان و علم الابدان... و علم تواریخ مرکب است از علم ادیان و علم ابدان. اما آن‌چه تعلق به دین دارد شناختن ابتدای خلقت آدم (ع) و اخبار از انبیا و رسل علیهم‌السلام و خلفا و ملوک... و آن‌چه تعلق به مصالح ابدان دارد آن‌است که هیچ واقعه نباشد از خیر و شر که سانح گردد که در عهد گذشته مثل آن یا نزدیک بدان واقعه نبوده باشد. و چنان‌که اطبا از بیماری‌های گذشتگان که افتاده باشد و اطبا بزرگ آن‌را علاج کرده دستور سازند و بدان اقتدا کنند...» (تاریخ بیهقی ص ۷ و ۸) برای درک بهتر تشبیه مراحل زندگی انسان یعنی کودکی، جوانی و پیری با سیر تاریخ بشر و در اصل سیری که «تاریخ‌نگاری» طی کرده است، در قدم اول باید توجه داشت که اهل تاریخ بر این باورند که در تاریخ بشر، آن‌چه اهمیت اساسی دارد ویژگی تاریخ‌نگاری اوست که حتی بر خود وقایع تاریخی ارجحیت دارد. در نگرش جدید به فلسفه‌ی تاریخ (فلسفه‌ی انتقادی تاریخ) گفته می‌شود که در تاریخ‌نگاری، آن‌چه اصل است «خبر رویداد» است نه خود «رویداد»، زیرا خبر رویداد یا به عبارتی تاریخ‌نگاری، جامع هم رویداد و هم اندیشه‌ی انسان است و از این طریق می‌توان عالی‌ترین نمود حیات بشری، یعنی فکر و فرهنگ او را شناخت و به سیر تحول و توسعه‌ی آن پی برد. این توسعه و تحول در واقع



در این حالت انسان صاحب تجربه شده و شاهد وقایع گوناگون فردی و اجتماعی می‌گردد. حال، هر اندازه که فرد هوشیارتر و تیزبین‌تر باشد میزان تجربه‌ی شخصی او از گذر زندگی و مشاهده‌ی وقایع و نیز برداشت او از آنها بیشتر خواهد بود. چنان‌که به اندازه‌ی سن خویش و یا در صورت دقت، بیش از سن خویش، صاحب تجربه و معلومات خواهد شد. چنین انسانی علاوه بر آن‌که دارای «خاطره» است، «دارای تاریخ» نیز هست. در این وضعیت، آنچه که در طول زندگی به دست آورده، اعم از مادی و معنوی و نیز آنچه بدو تعلق گرفته یا خود را متعلق بدان می‌داند، که شاکله‌های اصلی هویت و شخصیت او را می‌سازند و با وی پیوندی استوار می‌یابند. از آن پس هر چه انسان از میان‌سال‌ی به سوی پیری برود، به گزینش خاطرات خویش (یعنی روزگاری که از سرگذرانده و وقایعی که دیده و یا اخباری که شنیده است) می‌پردازد. او بدین ترتیب «گذشته‌ی مطلوب» خویش را با انتخاب کردن از میان وقایع بسیار شکل می‌دهد. چنین انسانی هر چند مورخ نیست، اما برای تصویر کردن زندگی گذشته‌ی خود همچون یک مورخ عمل می‌کند. تا جایی که بخشی از گذشته‌ی او، که دربردارنده‌ی دوره کودکی (از مرحله‌ی تمیز و تشخیص) تا طراوت و پویایی جوانی است، عصر طلایی زندگی او را می‌سازد. آنگاه، در عبور از میان‌سال‌ی به پیری، و در حالی که نشاط دوره‌ی جوانی از دست می‌رود، احساسی از غربت و دل‌تنگی (نوستالژی) برای فرد ممکن است

(از نظر علم تاریخ) همان «درک زمان‌مند» پدیده‌هاست. از آن‌جا که رخداد‌های تاریخی بر بستر «زمان» صورت می‌گیرند، لذا معرفت تاریخی، معرفتی زمان‌مند به‌شمار می‌آید. از این منظر، یعنی از منظر «زمان تاریخی» است که دانش تاریخ شباهت تام با مراحل زندگی فردی انسان می‌یابد و به ترتیب و تدریج مراحل سه‌گانه‌ی کودکی، جوانی و پیری را می‌پیماید. منتهی در باب تاریخ بهتر است این سه مرحله را با عنوان‌های پیدایی، رشد و پیری - پختگی یا زوال - بنامیم.

می‌دانیم که در مرحله‌ی کودکی، انسان درک کاملی از «زمان» ندارد و این درک اندک‌اندک و با افزایش سن و انباشت تجربه حاصل می‌شود. در فقدان این شناخت دقیق از زمان، انسان رنج ناشی از گذر بی‌بازگشت عمر را کمتر متوجه می‌شود؛ لذا کودک، برای بیان نسبت پدیده‌ها با یکدیگر، به جای «زمان» از «وقایع» بهره می‌گیرد. از این‌روست که می‌گویند کودکان «وقایع‌نگار» هستند نه «زمان‌نگار». چنین تلقی آسان و آسوده‌ای از گذشت زمان و پیدایش وقایع، بر مذاق انسان خوش می‌آید و لذا نخستین آشنایی انسان با تاریخ متکی و مبتنی بر «ذائقه» است. او آن‌چه از تاریخ را که مطبوع طبع خویش باشد می‌پسندد و حفظ می‌کند. از این‌روست که «داستان‌گویی» اساس آموزش تاریخ، در کودکی و نوجوانی است. داشتن قدرت تخیل قوی و حس زیبایسندی ساده در کودکان، که سر به آستانه‌ی رؤیا نیز می‌کشد، موجب می‌گردد که در نخستین سال‌های زندگی، «لذت‌جویی» از تاریخ، مبنای اصلی هرگونه رویکرد به گذشته باشد. چنین رویکردی البته محدود به دوره‌ی کودکی و نوجوانی نمی‌ماند و به سال‌های بالاتر تسری می‌یابد و به‌ویژه می‌تواند برای توده‌های مردمان (به‌خصوص در شرایطی که فرهنگ شفاهی اصل و اساس زندگی و روابط اجتماعی را می‌سازد) تداوم یابد. در چنین مراحل همگانی «شنوای تاریخ» هستند و اگر باسواد هم شوند «خواننده‌ی تاریخ». اساس این «تاریخ‌خوانی» را «نقل» تشکیل می‌دهد که غالباً مانند «نقل» شیرین است. از این‌روست که نقالان قدیم تاریخ را از قول «راویان اخبار و طوطیان شکر شکن شیرین‌گفتار» روایت می‌کردند. بر همین اساس بوده است که هند و شاه نخبجوانی تواریخ را آسمار (جمع سَمَر به معنی قصه‌گویی در شب) می‌دانست تا در سایه‌ی آن مردمان دمی بیاسایند. آن‌چه که مردمان از خواص تا عوام از تاریخ می‌آموختند و برای تربیت و تدبیر زندگی به‌کار می‌بستند، از خلال افسانه و افسون و داستان باستان و زندگی پهلوانان و حماسه‌ها، بر همین اساس بود. همگان به دلیل لذتی که از تاریخ می‌بردند، دل‌بسته‌ی گذشته‌ها و دنباله‌رو قهرمانان می‌شدند و آن‌چه را که از گذشتگان می‌شنیدند به گوش جان پذیرا می‌گشتند. واقعیت آن است که در گذشته‌ی دور تاریخ بشر، که می‌توان آن‌را مرحله‌ی کودکی تمدن بشری دانست، تاریخ‌نگاری صورت اسطوره و افسانه داشت و زندگی پهلوانان و سرگذشت نیکوکاران را در حالی که با بدی‌ها مبارزه می‌کردند منعکس می‌ساخت. لذا به نحوی شگفت‌انگیز الگوهای ذهنی و زبانی افراد، در دوره‌ی کودکی و نوجوانی، با مراحل نخستین تاریخ تمدن و فرهنگ انطباق و هماهنگی نشان می‌دهد. با رشد سنی آدمی، روزگار کودکی به جوانی می‌پیوندد و پس از آن دوره‌ی میان‌سال‌ی فرا می‌رسد.



پدیدآید و لذا تمایل می‌یابد که خانه و مدرسه و دوستان و شهر و دیار خویش در سال‌های پیش را بار دیگر ببیند که این‌را می‌توان به نوعی «بازگشت به خویش» تلقی کرد.

چنین تجربه‌ای فقط برای آحاد مردم مطرح نیست، بلکه جوامع نیز که در تاریخ پر فراز و نشیب خود، گاه رشد و گاه زوال را تجربه کرده و پیروزی‌ها و شکست‌ها را از سر گذرانده‌اند، نگاهشان در هر عصری به روزگاران طی شده متفاوت می‌شود. چنان‌که در روزهای ضعف و سستی و در حالی که مخاطرات گوناگون عرصه‌ی امید را بر آنان تنگ می‌سازد، اعصار طلایی گذشته و افتخارات گذشتگان را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهند. یا آن هنگام که تلاش برای تولد مجدد عظمت و افتخار مد نظر واقع می‌شود، «بازگشت» به سنت پیشینیان یا شرایطی که در آن به‌سر برده‌اند بیشتر برایشان مطرح می‌شود. بدین ترتیب در مرحله‌ی جوانی که همراه با کسب تجربه و دانش است تا پایان دوره‌ی میان‌سالی که قوای انسان رو به سستی می‌گذارد تشابهی با دوره‌ی عظمت و اقتدار و رونق و شکوه تاریخ ملت‌ها مشاهده می‌گردد.

اما با قدم‌گذاردن به پیری و پختگی آن‌چه که در انسان تفوق می‌یابد قوه‌ی فاهمه یا قدرت تعقل است. تجربه‌ی زندگی و دانشی که کسب شده، برای دنیا دیدگان، توانایی لازم جهت نقد نظر و تدبیر بهتر در برابر رویدادها را فراهم می‌آورد. آنچنان‌که به قول معروف، «آن‌چه در آینه جوان ببیند پیر در خشت خام آن ببیند» پیران صاحب دانش و تجربه و سرد و گرم روزگار چشیده، سرمایه‌ی معنوی و هدایت‌کننده‌ی جامعه هستند، از این روست که گفته‌اند: تدبیر پیران و نیروی جوانان. اگر سراسر زندگی افراد پا به سن گذاشته را دوره‌ی تجربه و آموختن آنان بدانیم می‌توان گفت که حداقل در حد زندگی خویش «تاریخ‌دان» شده‌اند. چنان‌که ملت‌ها نیز با گذر زمان و پشت سر گذاشتن حوادث تلخ و شیرین بسیار، چنین سرگذشتی را به‌صورت تاریخ کتبی و شفاهی خویش دارا می‌شوند، آن را تدوین می‌کنند و برای نسل‌های بعد به ارث می‌گذارند. هر جامعه‌ی دارای تجربه و دانش ثبت و ضبط شده، صاحب فکر و فرهنگ است و قدمت و تاریخ؛ از این روست که جوامع کهن‌سال، چونان انسان‌های کهن‌سال و خردمندی هستند که گنج‌هایی از تجربه و تاریخ را با خود دارند.

از تطبیق و تشبیه سه مرحله‌ی کودکی (پیدایش)، جوانی (پویش) و پیری (پختگی) در زندگی فردی و اجتماعی از منظر آموزش تاریخ، می‌توان چنین دریافت که سیر تاریخ بشر بی‌شبهت به سرگذشت فردی آدمی نیست. انسان در سه مرحله‌ی زندگی خود به ترتیب بر اساس ذائقه، خاطره و فاهمه به تاریخ می‌نگرد و به همین نحو به ترتیب در ابتدا تاریخ‌خوان، سپس تاریخ‌دار و سرانجام تاریخ‌دان می‌شود. لازم نیست که طی چنین مراحل را مبتنی بر «آموزش رسمی تاریخ» و یا پرداختن به «تاریخ‌نگاری حرفه‌ای» بدانیم. به عبارتی در این جا سخن از «علم تاریخ» نیست، بلکه منظور «فرهنگ تاریخ» است. چنان‌که این دو با هم باشند و با هم یکی باشند بسیار خوب اما حتی در غیاب تاریخ‌نگاری و آموزش رسمی و حرفه‌ای تاریخ نیز افراد یک جامعه و میراث جمعی آنها می‌تواند رویکرد و کارکردی تاریخی داشته باشد. و در پایان لازم است توجه داشت که «آموزش تاریخ» فرایندی است سازمان یافته و هدفمند که میان «فرهنگ تاریخ» و «علم تاریخ» قرار می‌گیرد. فرهنگ تاریخ، مربوط به حضور تاریخ در متن و بطن زندگی اجتماعی است. تمامی جوامع بشری در هر سطح تمدنی که باشند لازم است این «فرهنگ تاریخ» را داشته باشند، تا هم از تاریخ بهره بگیرند و هم در حفظ آن بکوشند. اما علم تاریخ همان معرفت سازمان یافته و روشمند تاریخ است که از طریق متخصصان، به بخشی از اعضای جامعه انتقال می‌یابد و از انتقال آن انتظار حرفه‌ای دارند.

از تطبیق و تشبیه
سه مرحله‌ی
کودکی (پیدایش)،
جوانی (پویش)
و پیری (پختگی)
در زندگی فردی
و اجتماعی از
منظر آموزش
تاریخ، می‌توان
چنین دریافت که
سیر تاریخ بشر
بی‌شبهت به
سرگذشت فردی
آدمی نیست